

## دیباچه

### پرنده کاردینال پشت پنجره‌ام

دو دیوار اتاق کار من، در خانه، شیشه‌ای است و دو دیوار دیگر را نیز قفسه‌های کتاب و تابلوهای نقاشی پوشانده است. دو سالی می‌شود که روزی سه چهار بار سروکله یک پرنده کاردینال<sup>۱</sup> پیدا می‌شود که مدام به شیشه می‌خورد. با اینکه طاقچه پنجره‌ها خالی نیست و شیشه کاملاً دیده می‌شود، باز هم در چند ماه اخیر، این پرنده تقریباً هر روز خودش را به شیشه کوبیده است. بیمارانم که برای روان‌کاوی مراجعه می‌کنند، دیگر به سروصدا و مزاحمت‌هایش عادت کرده‌اند. یک روز، زنی که درگیر حفظ رابطه‌اش با مردی نامتعادل و منفعل بود، گفت: «انگار دارم سرم رو به یه دیوار شیشه‌ای می‌کوبم. می‌بینمش اما دستم بهش نمی‌رسه.» همان موقع، کاردینال به شیشه برخورد کرد. زن که متوجه موضوع شده بود، زد زیر خنده.

بسیاری از نظریه‌پردازان کنجکاو حوزه پرنده‌شناسی، برای این رفتار کاردینال توضیحاتی ارائه داده‌اند. بعضی‌ها معتقدند که او رفتارهای تهاجمی دارد و می‌خواهد به انعکاس هم‌نوعش در شیشه حمله کند. بعضی‌ها هم توضیح دیگری ارائه کرده‌اند که چه درست باشد چه نباشد، مدام در گوشه‌های طنین می‌اندازد و برایم جالب است. می‌گویند، او جفتش را گم کرده و فکر می‌کند دوباره او را یافته است. پرشور و با ذوقی که توان کنترلش را ندارد، هر بار به سمت جفت پر می‌کشد و متحیر است که چرا به او نمی‌رسد. دو سال پیش، جفت و جوجه‌هایشان را دیده بودم، اما دیگر خبری از آن‌ها نیست، برای همین است که این نظریه به ذهنم می‌آید و به نظرم درست است. اگر واقعاً صحت داشته باشد، چقدر دردناک است. باین حساب، او هم شبیه ماست!

کاملاً روشن است که پرنده همچنان سرسختی‌اش را حفظ می‌کند و با وجود بازخوردهای منفی، در پی تغییر رفتارش نیست، اما من خیال می‌کنم که او از کاری که می‌کند آگاه است، و می‌داند تصویری که در شیشه منعکس می‌شود صرفاً جادویش می‌کند. من تصور می‌کنم که او خیلی هم خوب می‌داند که جفتش برای همیشه رفته است، اما باز هم دست‌بردار نیست و خودش را روانه این دیوار نامرئی می‌کند، چون هنوز امید دارد و هنوز در جست‌وجوی اوست. هیچ‌وقت هم پا پس نمی‌کشد.

---

گونه‌ای پرنده خوش‌رنگ Cardinal 1

زمان جنگ جهانی دوم، وقتی هنوز بچه بودم، ترانه‌ای به اسم «حالا وقتشه» بسیار محبوب شده بود. متن ترانه آن قدر دلنشین بود که هنوز در حافظه‌ام هست:

بهبودی راهی دریاها می‌شوی

آن سوی آب‌ها

وقتی که نیستی

لطفاً به یادم باش

همین‌جا انتظارت را می‌کشم

تا وقتی برگردی<sup>۲</sup>

آن موقع من هم برای بدرقهٔ سربازان و ملوان‌ها رفته بودم و این را هم می‌دانستم که اعلام فهرست کشته‌شده‌ها در روزنامه و چسباندن ستاره‌های طلایی<sup>۳</sup> به پنجره‌ها یعنی چه. خودم نمی‌دانم چرا، اما گوشهٔ خیابان می‌ایستادم، بدون توجه به دیگران، اشک می‌ریختم و این آهنگ را می‌خواندم. حالا می‌فهمم که پیش از درک ملموس مفاهیمی مثل دل‌بستگی و ازدست‌دادن، اضطراب جدایی، تمنای دیدن عزیزان و سرانجام داغ‌دارشدن، انگار در همان زمان خوب می‌دانستم که این ترانه شرح حال چنین سفر غمناکی است.

حتی حالا که این کلمات را می‌نویسم، پرندهٔ کاردینال دست از نواختن موسیقی بیهوده‌اش بر نمی‌دارد. درست مثل ما.

---

<sup>۲</sup> اشعار موجود در این کتاب را نیز مترجم اثر ترجمه کرده است  
<sup>۳</sup> در زمان جنگ جهانی دوم کنار کشته‌شدگانی که از یک خانواده بودند ستارهٔ طلایی می‌چسباندند.

## پیش‌گفتاری برای نسخهٔ فارسی کتاب

از کفر و ز اسلام برون صحرائی ست

ما را به میان آن فضا سودایی ست

-مولانا

یک قرن پیش، روانپزشک سوئیسی، کارل یونگ،<sup>۴</sup> به دشوارترین کار ممکن دست زد؛ اینکه سر از گریبان بیرون بیاوریم و به دریایی بیندیشیم که دست ما را گرفته و پیش می‌برد، در همان حالی که روی امواجش زندگی می‌کنیم. چگونه ممکن است خود را درک کنیم، بدون آنکه بیرون از خود بایستیم و در آن واحد، هم شاهد ماجرا باشیم و هم قسمتی از آن؟ سال 1913 بود که او از خود پرسید: «اسطورهٔ من چیست؟» می‌دانست در پی چیزی نیست که اجدادش باور داشتند و این را هم می‌دانست که مهر تأیید و سیل باورهای عموم مردم نه‌فقط راهش را کج می‌کند، حتی ماهیت روحش را هم به بند می‌کشد و دنیایش را کوچک می‌کند. این‌گونه بود که شیرجه‌ای جسورانه زد به درون اعماق ناخودآگاهش و در این مسیر با هر هیبتی که سر راهش قرار می‌گرفت، گفت‌وشنود می‌کرد، فرایندی که نام آن را گذاشته بود «تخیل فعال».<sup>۵</sup> در این ماجراجویی، چنین نیروهایی را صرفاً متصور نمی‌شد، بلکه به آن‌ها جان می‌داد و فعالشان می‌کرد.

روان ما به‌طور نامحسوس از طریق ما و گذشتهٔ ما حرکت می‌کند و فقط زمانی در درک خودآگاهمان گنجانده می‌شود که قالبی ملموس به خود بگیرد. یونگ در گفت‌وشنود با هیبت‌هایی که درون خود می‌دید، داستان روپارویی‌هایش را می‌نگاشت و حتی نقش‌ونگار حضور چنین هیبت‌هایی را هم به تصویر می‌کشید. چند دههٔ بعد، کتابی با عنوان کتاب سرخ<sup>۶</sup> انتشار یافت که رنگ جلدش نیز قرمز بود. یونگ سازوکارهای بسیاری را به تصویر کشید که به‌واسطه‌شان، روان ما آشفتگی تجربه‌هایی را سامان می‌دهد که از سر گذرانده است و برای وجودمان انسجام معنا و مقصودی قائل می‌شود. یونگ از دلِ واکاویدن خود، کلنجاررفتن‌های شگفت‌انگیز با بیمارانش و کاوش موبه‌موی فرهنگ‌های غربی و شرقی، ابزارهایی

---

4 Carl Jung

5 Active imagination

6 *The Red Book*

در اختیار ما قرار می‌دهد تا خودمان را بهتر بشناسیم و درک کنیم و همچنین درباره تغییرات و جنبش‌های فرهنگی، فهم و تفسیرهای بهتری داشته باشیم.

اگر با خودمان صادق باشیم، باید اعتراف کنیم، در نمایی طولانی که نامش را زندگی‌مان گذاشته‌ایم، یگانه فردی که پیوسته حضور دارد، خود ماییم؛ به همین ترتیب، باید این را هم بپذیریم که در برابر نقشی که در انتخاب‌های روزانه‌مان بازی می‌کند، در روابطمان و در آنچه بر ما گذشته است، مسئولیتی شگرف داریم. یونگ معتقد بود که ما فقط موجودات این زمان و مکان نیستیم، بلکه ساختارهای روانی اجدادمان را هم به دوش می‌کشیم. برای درک چنین فرایندهایی، باید نگاهی عمیق به درون بیندازیم و شاهدشان باشیم.

با اینکه داستان زندگی‌هایمان کاملاً متفاوت است، اما با موانع مشترکی روبه‌رو می‌شویم. به عبارتی، انطباق‌های ما که بر پایه ترس بوده است و در گذشته، جانمان را نجات داده است و کمک کرده است تا بزرگ شویم، حالا مانع رشد بیشترمان می‌شود. از آنجایی که چنین انطباق‌هایی از مراحل اولیه رشدمان مشتق شده است، مصمم است جان و توانمان را بگیرد، قابلیت‌ها و ظرفیت‌های دوران بزرگسالی‌مان را سست می‌کند و ما را در الگوهای شکل‌گرفته اولیه‌مان به بند بکشد. ما صبح‌ها که بیدار می‌شویم، کمر نبسته‌ایم تا همان الگوهای خودویرانگر را در زندگی‌مان تکرار کنیم، اما در پایان روز، معمولاً همین کار را کرده‌ایم! به قول مولانا، لازم نیست در به در پی عشق باشید، کافی است دیواری را بیابید که درونتان مقابلش ساخته‌اید. پروژه یونگ هم به این مسئله بی‌ربط نیست، زیرا در همان حالی که در زمان حال شناوریم و پیش می‌رویم، بد نیست کمی هم به زندگی‌مان فکر کنیم و آینده‌ای خودآگاهانه‌تر و پرمترتری در پیش داشته باشیم.

در بین اصطلاحات یونگ، تفرّد،<sup>۷</sup> نشان‌دهنده مفهوم اصلی و مقصود مدنظر اوست. تفرّد به معنای فردگرایی<sup>۸</sup> نیست، بلکه فراخوانی است برای تبدیل شدن به کامل‌ترین انسان ممکن در طول حیات. موضوع، فراتر از خودشیفتگی و غرق شدن در خود است و باید پرسید: «از دریچه من چه چیزی قرار است به این دنیا راه یابد؟» این پرسش ندایی است که ما را فرامی‌خواند تا وظیفه‌مان را انجام دهیم و یگانه سؤالی که باقی می‌ماند این است که آیا حاضریم عمر و زندگی‌مان را بدهیم تا در خدمت روحی باشیم که به این دنیا آورده‌ایم یا می‌خواهیم عمق و عظمتش را ناچیز بشماریم و از آن بگذریم.

---

7 Individuation

8 Individualism

از زحمات یاسر رضایی و همکارانش در ایران برای ترجمهٔ این کتاب‌ها به زبان فارسی و انتشارشان به قیمت‌های مناسب قدردانی می‌کنم. چندین دهه است که زندگی شخصی، حرفه‌ای و دانشگاهی‌ام را وقف این کرده‌ام تا جهان‌بینی یونگ را ارائه بدهم و امید داشته باشم که یادگیری آن، نوری بر زندگی‌هایمان بتاباند و عاقبتی ژرف‌تر برایمان رقم بزند. انتشار این کتاب‌ها، از طرفی دعوتی است به گفتمان میان فرهنگ‌ها و از طرفی، تلاشی است برای پربارکردن سفر درونی‌مان که انتظارمان را می‌کشد. مولانا نیز ندا سر می‌دهد:

«تو چطور؟ تو کی قرار است راهی سفر دور و دراز درونت شوی؟»

دکتر جیمز هالیس<sup>۹</sup>

هوستون، تگزاس، آمریکا

## مقدمه

همه رابطه‌ها با جدایی آغاز می‌شود و پایان می‌یابد.

ما در حالی سفر زندگی را آغاز می‌کنیم که از طریق شبکه خونی با مادرمان و در نتیجه با نبض و ضرب‌آهنگ کائنات متصل هستیم. سپس از مادر بریده می‌شویم، از هستی و خدایان جدا می‌شویم و برای همیشه یکه و تنها می‌مانیم. درنهایت، به واسطه آن جدایی که نامش را مرگ گذاشته‌ایم، تمام روابط موجود در زندگی‌مان را برای همیشه می‌بندیم. این مهمان خوفناک حتی در بخشی از مراسم ازدواج هم حضور دارد، پوزخند می‌زند و به زوج حاضر در مراسم که سوگند وفاداری یاد می‌کنند، خاطرنشان می‌کند که چاره‌ای نیست جز آنکه به جدایی و ازدست‌دادن هم متعهد شوند.

چیزی نمی‌گذرد که یکی از آن‌ها دیگری را ترک می‌کند، منظور من در اینجا طلاق نیست. با فرض درست بودن آمار، مرد هفت سال زودتر از زن فوت می‌کند، و گاهی هم ممکن است زن زودتر بمیرد. اگر هم اجل در قالب تصادفی شاخ‌به‌شاخ، در مسیر رستوران به خانه، بر آن‌ها ظاهر شود، ممکن است یکی از آن‌ها کشته شود. به‌ترتیب، یکی از آن‌ها قرار است غم ازدست‌رفتن رابطه را به جان بخرد. اگر هر دو در هواپیما باشند و سانحه‌ای هوایی رخ بدهد، شاید بگوییم کنار هم بوده‌اند، اما باز هم هرکدامشان دیگری را از دست داده است و غم ازدست‌رفتن رابطه گریبانش را می‌گیرد. حداقل اتفاقی که ممکن است بیفتد و برای همه آشناست، این است که آن‌ها حضور پرمهر و پررنگ در زندگی یکدیگر را از دست می‌دهند.

شاید حتی مهم‌تر این باشد که ممکن است تمام عمر با رابطه‌ای عمیقاً ازدست‌رفته سر کنند. آن‌ها بیشتر طول سفر زندگی‌شان را با غم ازدست‌رفتن رابطه با خودشان می‌گذرانند. ما عمرمان را با جدایی سپری می‌کنیم جدایی از دیگران و بدتر از همه، خودمان. همه ما درون خود این مسئله را درک کرده‌ایم. می‌دانیم که ما بدترین دشمن خودمانیم. هیچ‌وقت برای برگشتن به خانه، برای دوباره متصل شدن، دست از تلاش بر نمی‌داریم، و درنهایت، باز هم به شکلی متفاوت آنچه را به دست آورده‌ایم از دست می‌دهیم. شاید هیچ خانه‌ای برای برگشتن وجود نداشته باشد.

هر چقدر هم که تلاش کنیم، نمی‌توانیم به رحم مادر برگردیم و زیاد نیستند آن‌هایی که به وجود خانه‌ای در بهشت اطمینان داشته باشند. بنابراین، چه آگاه باشیم چه نباشیم، همیشه بی‌خانمانیم!

در چند سال اخیر، تقریباً دو آخر هفته هر ماه - پاییز، زمستان و بهار - را مشغول سخنرانی، سمینار و برگزاری کارگاه‌های آموزشی در آمریکای شمالی و خارج از کشور بوده‌ام. فرقی نمی‌کند موضوع بحث چیست، همیشه پرسش‌های بسیاری پیرامون رابطه طرح می‌شوند. آیا این نشان‌دهنده اهمیتش است؟! قطعاً بله. آیا نشان از این دارد که به رابطه بسیار زیاد اهمیت داده شده و پرداخته شده است؟ قطعاً بله. آیا چیزی به زیر سطح و لایه‌های رابطه نفوذ کرده و نیاز است پرسش‌های رایج و ضروری در چهارچوبی متفاوت بررسی شوند و در بستری گسترده‌تر به آن‌ها نگاه شود؟ قطعاً بله.

این کتاب تألیفی درباره بررسی عوامل روانی رابطه است. هدف این کتاب تحقیق و کشف است تا افکار و واکنش‌های شما را در پاسخ به پرسش‌ها تحریک کند و دست به اصلاح توهمات و تخیل‌های رایجی بزند که در فرهنگمان رسوخ کرده است. قرار نیست این کتاب راهنمایی عملی برای بهبود رابطه‌های مشکل‌دار شما باشد، در عوض این کتاب می‌کوشد تا درباره ذات رابطه تفکر عمیق‌تری داشته باشید و مسئولیت‌های شخصی و گسترده‌تری را که در رابطه‌ها وجود دارد، به چالش بکشید. هدف این کتاب این است که به‌جای توهم‌رهایی و نجات به‌واسطه دیگران، میل به رشد شخصی را در ما برانگیزد. اساس این کتاب احتمالاً برای بعضی‌ها ناامیدکننده باشد، اما درواقع، برای من اهمیت چندانی ندارد. به اعتقاد من مبناهای اساسی این کتاب، اخلاقی‌تر و کاربردی‌تر از بسیاری راه‌های دیگر است که در فرهنگ عامی ما جریان دارد.

در متن این کتاب، از واژه خود (به معنای فرد) و دیگری (به معنای طرف مقابل) استفاده کرده‌ام که کاملاً تعمدی بوده است، برای اینکه شاخصه‌های جهان‌شمول رابطه را در بر بگیرد و نه صرفاً جنبه‌های محدود به جنسیت و فرهنگ. از این‌رو، واژه خود و دیگری به همه روابط اطلاق می‌شود، چه بین افراد هم‌جنس و چه بین افرادی با جنس مخالف.

یونگ از واژه خویشتن حقیقی<sup>۱۰</sup> برای ارجاع به‌غایت کلی وجود انسان استفاده می‌کند. اما در این کتاب، واژه خود برای ارجاع به درک خودآگاه ما از آنچه هستیم استفاده می‌شود و نباید با «خود» یونگ یا همان «خویش» اشتباه گرفته شود و کاملاً جدای از این واقعیت است که می‌توانیم بخش کوچکی از اسرار نهفته درونمان را بفهمیم. به‌طور مشابه، واژه «دیگری» هم برای این منظور به کار برده شده است تا یادمان نرود یک شخص دیگر چقدر می‌تواند در اسطوره‌شناسی روان ما تأثیرگذار و پرشکوه باشد. برای کودک، مفهوم والد (پدر یا مادر) به‌مثابه «دیگری» به‌اندازه مفهوم خدا در ذهن فرد بزرگسال نامحدود و وسیع است. باین‌حساب، از این واژه‌ها استفاده شده است تا یادآور عوامل کهن‌الگویی و جهان‌شمول روابط باشد و کاملاً جدای از این واقعیت واضح که هر رابطه‌ای منحصر به فرد است و عمیقاً از عوامل زمان، مکان، فرهنگ و خانواده طرفین و امثال این مسائل تأثیر می‌پذیرد.

به‌همین ترتیب، هرازگاهی واژه ازدواج را به کار برده‌ام. ارجاع این واژه، به بعد قانونی و رسمی این مفهوم نیست، و مقصود، تعهد عمیق بین دو نفر درگیر در رابطه است. گفته می‌شود که سوگند ازدواج نشان‌دهنده جدیت، طولانی‌مدت بودن و عمق رابطه است، اما عملاً هیچ چیز خاصی را تضمین نمی‌کند. یکی از مفاهیم و لازمه‌های ضمنی نهفته در ازدواج این است که با مسائل و دشواری‌ها روبه‌رو شویم و در پی حل آن‌ها باشیم، به‌جای اینکه شانه خالی کنیم و از دشواری‌ها فرار کنیم.

بنابراین، «در پیوند دو روح وفادار، هیچ مانعی پذیرفتنی نیست.»<sup>۱۱</sup>

کنکاش در این زمینه، مستلزم بررسی ماهیت چندجانبه روابط است. چاره‌ای نیست جز اینکه بپذیریم ماهیت روابط ما از اولین رابطه‌هایی که برقرار کرده‌ایم سرچشمه می‌گیرد، همان روابطی که در خود نهادینه کرده‌ایم و همچنین به‌منزله روابطی پدیدارشناختی و ناخودگاه با خودمان تجربه می‌کنیم. از دل همین روابط، عمق، مفهوم و آنچه در سایر روابط انجام می‌دهیم، مشخص می‌شود. در نتیجه، لازم است تا ریشه‌های درکمان از «خود» را جست‌وجو کنیم که از آنجا تعامل ما با خودمان، دیگران و درنهایت، «دیگری کامل» یا همان دیگری برتر و تمام و کمال بیرون می‌آید.

اگر ایده‌ای باشد که بشود گفت در تاروپود این اثر تنیده شده، این است که «کیفیت تمام روابط ما تابع محض رابطه ما با خودمان است». از آنجایی که اغلب رابطه ما با خودمان در سطحی ناخودآگاه اتفاق می‌افتد، بیشتر داستان شورانگیز و پویایی روابط ما با دیگران و وجود برتر، نمودی از روان‌شناسی شخصی خود ماست. «بهترین کاری که برای روابطمان با دیگران و وجود برتر، از دستمان ساخته است، این است که رابطه‌مان با خود را به شکلی آگاهانه‌تر دربیابیم.»

کار ما از روی خودشیفتگی نیست. در واقع، معلوم می‌شود این، بهترین کاری است که می‌توانیم از روی دوست‌داشتن، برای «دیگری» انجام بدهیم. زیباترین هدیه‌ای ما به دیگران، بهترین «خود» ماست. به این ترتیب، هرچند که متناقض به نظر می‌رسد، اما در صورتی که می‌خواهیم در رابطه‌مان عملکرد خوبی داشته باشیم، ناچاریم تکلیف سفر شخصی و شناخت خود را مشخص کنیم.

---

11 اشاره دارد به غزل شماره 116 اثر ویلیام شکسپیر که در آن بر استحکام و پایداری عشق در هر موقعیتی تأکید کرده است.



## فصل اول

### باغ گمشده

#### در جست‌وجوی درکی از خویش

این اتفاقی نیست که همهٔ مردم، در گذشته و حال، برای به‌تصویر کشیدن بهشت گمشده اسطوره‌های خود را داشته‌اند. گاهی علت چنین مصیبتی را معصیت و محرومیت از لطف پروردگار می‌دانند، هجران یا یک‌جور قطع رابطه. گاهی علت را در خطاهای انسان جست‌وجو می‌کنند و گاهی در بی‌قراری و تلون مزاج خدایان. هیچ‌کس ادعا نمی‌کند که به یاد دارد چنین مکان مقدسی را به چشم دیده است، اما اجداد ما و پیشینیان، آناسازی‌ها<sup>۱۲</sup> ادعا داشتند که چنین مکانی را به یاد می‌آورند. آن‌ها که داستان‌هایشان روایت شده، در باغ خوشبختی بوده‌اند، اما ما انسان‌های معاصر همیشه خودمان را دورافتاده، تنها و سرگردان شناخته‌ایم.

شاید چنین خاطره‌ای که از قبایل دور می‌آید، چیزی نیست به‌جز نقش برجسته‌ای عصب‌شناختی از خاطرهٔ ناگوار تولدمان؛ یک جدایی که هرگز آثارش در ما التیام نمی‌یابد. شاید بتوان در دو درخت عدن در داستان پیدایش کتاب مقدس، ردپای یافت. یکی از این درخت‌ها، درخت زندگی است و دیگری درخت دانش. از درخت زندگی می‌توان میوه خورد، اما میوه خوردن از درخت دیگر منجر به رانده‌شدن از بهشت می‌شود. در حرکت از درخت زندگی، یا غریزهٔ زندگی، به سمت درخت دانش، یا همان زایش تمدن بشری، نسل انسان از آنچه در نهاد او عمیق و آرام نشسته است به سمت آگاهی پر از آشفتگی‌اش می‌رود، همان آگاهی‌ای که از سرگشتگی‌های وجودی‌اش سرچشمه می‌گیرد.

هیچ‌کس به یاد ندارد که آگاهی از کجا آغاز شد. همان زمان که اولین تکه‌های سفال بر زمین خوردهٔ تجربه، کنار خرده‌ریزه‌های بقیهٔ تجربه‌ها قرار گرفت؛ مفهوم «این» در مقابل «آن» یا «من» در مقابل «تو» نیز شکل گرفت. از دل همین لحظه‌های پیش‌بینی‌ناپذیر و خارج از کنترل، «درکی از خویش» هم بیرون آمد، مفهوم «ایگو»<sup>۱۳</sup> که آن قدر سست و شکننده است که برای سرپاماندن ناچار است دست‌به‌دامن هویت‌های مقطعی و خودبینی شود. تظاهر می‌کند خدای هستی است، و ناگهان زیر سایهٔ خاطرهٔ دردناک سرچشمه‌اش، به خود می‌لرزد. چقدر شتابان

12 ساکنان بومی آمریکای شمالی در محدودهٔ جنوب غرب ایالات متحد

هزاران هزار هم‌رنگی و تطبیقش با محیط را توجیه می‌کند. چقدر سریع خروش و فرارش از باتلاق اولیه را منطقی نشان می‌دهد و می‌پذیرد. چه هراسی دارد از اینکه مبادا باز به همان مرداب و آلودگی پایین کشیده شود!

استفاده یونگ از واژه خویشتن حقیقی در مقابل واژه ایگو برای تکریم همان موجود اسرارآمیزی است که هستیم. خویش حقیقی مانند «خدا» اساساً شناختنی نیست، برای همین هم باید به‌ناچار، هم درباره اسرار مفهوم «خدا» صحبت شود و هم درباره اسرار نهفته در مفهوم خویشتن حقیقی. خویش حقیقی نوعی مقصود یا حتی هدف نیست، بلکه نوعی تکاپوست، روند است. جرارد مانلی هاپکینز<sup>۱۴</sup> به‌زیبایی بیانش می‌کند:

موجودات فانی تنها درگیر یک چیزند و بس:

آنچه را درونشان خانه کرده به زبان بیاورند؛

هر موجود به‌نوعی خودش را بیرون می‌ریزد؛ «خود» من هم حرف‌به‌حرف جاری می‌شود،

فریاد می‌زند این «خود» من است: من آمده‌ام و این هم خود من.

خویش حقیقی غایت موجود زنده است، مقصود نهایی تبدیل‌شدن به نهایت خود، تا آنجا که می‌تواند. همان‌طور که ریزوم<sup>۱۵</sup> تکامل گل را در بر می‌گیرد، خود یکپارچه موجود زنده نیز از دل همه گوناگونی‌های ریشه و ساقه، گل و مادگی و پرچم گل‌ها سر بر می‌آورد. خویشتن حقیقی را نمی‌توان شناخت، اما می‌توان بازتاب اراده و مقصودش را در رگ و پی، عواطف و احساسات، درک شناختی، بیماری و رؤیاهای شبانه و نظیر این‌ها به‌وضوح درک و استنباط کرد. خوانش و تفسیر چنین اراده‌ای از خویش حقیقی بارزترین کار درمان با رویکردهای یونگی است، همان‌که به‌مثابه شاه‌کلید مسیر درمان فرض شده است. از آنجایی که خویشتن حقیقی تمامیت موجود زنده و فعالیت‌های اسرارآمیز و مستقل و پیچیدگی‌هایش را در بر می‌گیرد، هیچ‌وقت نمی‌توانیم به‌طور کامل درکش کنیم، همان‌طور که یک شناگر نمی‌تواند تمام اقیانوس را بشناسد یا همان‌طور که یک متفکر قادر نیست سقف آسمان را متصور شود. با این حساب، ایگو که سست و شکننده است، خودش را با «درک مختصری» از خویشتن حقیقی راضی نگه می‌دارد. خویشتن حقیقی اما همیشه ناشناخته می‌ماند و نمی‌شود کامل آن را درک کرد.

این‌گونه است که کمی تا قسمتی از این درک به ما می‌رسد هرچند که باور داشته باشیم کاملاً خودمان را می‌شناسیم. در واقع حماقتی بالاتر از چنین ادعای خودبینانه‌ای وجود ندارد. در تراژدی‌های یونانی، وقتی شخصیت اصلی داستان ادعا می‌کند خودش را کامل می‌شناسد، زمین به لرزه درمی‌آید و پای خدایان به ماجرا باز می‌شود تا او را سر جایش بنشانند و سرافکننده برگردد به همان سؤال‌های سقراطی‌اش. به عقیده یونگ، دلیل روان‌رنجوری، پریشان‌حالی و نگرانی، خدایی است که از او غفلت شده یا به او اهانت شده است. زمانی که ایگو یک‌جانبه پیش

شاعر و کشیش یسوعی. (1844-1889): Gerard Manley Hopkins 14

15 ساقه‌های زیرزمینی

می‌رود و دامنه‌اش را گسترده می‌کند، نشان از این دارد که فرد تا چه حد از عمق، گستره و ابعاد خویشتن حقیقی به دور افتاده است.

روزگار رؤیایی ما در باغ عدن بسیار مختصر می‌شود و در پی آن، ضربه مهلک این جدایی به صورتی بسیار نظام‌مند بر ما فرود می‌آید، طوری که در تاروپودهای اعصاب ما نقش می‌بندد و در ناخودآگاهمان به شکل ارتباطی گمشده تجلی می‌یابد. اتفاقی نیست که مهم‌ترین محرک و انگیزه و هر آنچه پشت پرده رابطه‌ها در جریان است، همان میل شدید به بازگشت است. همان پروژه پرنده کاردینال، پروژه باغ عدن، آنچه شاعران رمانتیک دنبالش بودند، تمنای معشوق. اساساً چنین جست‌وجویی، دینی است و از طرفی، ریشه‌شناسی واژه «دین» هم به زبان لاتین برمی‌گردد و به معنی اتصال دوباره یا پیوند مجدد است...